

سخنرانی دکتر نادر سعیدی
تامباخ، ماه می 2013

کتاب ایقان - انقلابی در فرهنگ و سیاست

مقدمه

اکثراً کتاب ایقان را به عنوان کتابی در الهیات می‌شناسند، کتابی که به معانی پنهان کتابهای آسمانی در مورد مفهوم خدا، دین، دلیل حقانیت پیامبران، روش تحقیق و شناسایی پیامبران، مسائلی مانند معاد، رجعت، خاتمیت و امثال اینها پرداخته است. البته این گونه مسائل مسلماً در کتاب ایقان به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است، اما در این گفتار می‌خواهم کتاب ایقان را از نظر دیگری مورد بررسی قرار دهم، تا آنکه کتاب ایقان - در عین حال که به بحث در مورد الهیات و فقه المعرفة می‌پردازد - از دیدگاه علوم اجتماعی و سیاسی هم مورد نظر قرار گیرد. البته باید متذکر شد که کتاب ایقان صریحاً این مباحث را بیان نکرده است، چه که این کتاب در پاسخ سؤالات شخصی شیعه مذهب نوشته شده است، فردی که به دنیای شیعه تعلق داشته و در این اندیشه بوده که آیا حضرت باب قائم موعود هست و آیا این موضوع با احادیث اسلامی مطابقت می‌کند یا نه. ایقان در پاسخ به این سؤالات است، یک بحث سیاسی - اجتماعی نیست. اما به باور من آن نوسازی و نوآوری فرهنگی که حضرت بهاءالله در این کتاب مطرح می‌کنند، در عین حال یک ابداع اجتماعی و سیاسی را هم به همراه دارد. این است که به ابعادی از این مسئله می‌پردازم با توجه به این نکته که این بحث تنها یک آغازی است برای شروع موضوع و نمی‌تواند، این مسئله را کامل و رسماً ادا کند.

تاریخ و علت نزول کتاب ایقان

اولین مطلبي که در باره ي کتاب ایقان باید متذکر شد این است که ما خوشبختانه از تاریخ دقیق نزول این کتاب آگاهی داریم. می‌دانیم که مخاطب کتاب ایقان دایي حضرت باب هستند. ایشان در نامه ای به دیدارشان با حضرت بهاء‌الله و زمان نزول ایقان اشاره می‌کنند. این نامه تاریخ دارد و ذکر می‌کنند که تشریف به حضور حضرت بهاء‌الله پیدا کرده، سؤالاتشان را بیان کرده‌اند. این است که ما دقیقاً می‌دانیم که کتاب مستطاب ایقان در اوایل ژانویه 1861 نازل شده است. اولین کسی که متوجه ي این مطلب شد، نویسنده ي پرکار، آهنگ رباني، بود.

کتاب ایقان - چنانچه اشاره شد - خطاب به خال اکبر نازل شد. خال اکبر از لحاظ سن بزرگترین دایي حضرت باب بودند. خال اعظم جوانتر از خال اکبر بودند. ایشان، مثل همه ي دایي‌هاي حضرت باب، احترام و تعلق و محبت مخصوصي به حضرت باب داشتند. اما هیچ‌گاه نتوانستند که حضرت باب را به عنوان قائم موعود و به عنوان پیامبری جدید، قبول کنند بلکه ایشان را به عنوان یک انسانی که از لحاظ روحاني مراتب خیلی بالایی دارد و از اولیای الهی است، می‌شناختند. اما تعریف حضرت باب به عنوان قائم موعود برایشان حل نشده بود.

هنگامی که حضرت بهاء‌الله در بغداد تشریف داشتند، خال اکبر برای زیارت عتبات به آن اطراف مسافرت می‌کند. حضرت بهاء‌الله ایشان را دعوت می‌کنند و به ایشان می‌فرمایند، خیلی حیف است که یک چنین افتخاری در خانواده ي ایشان به وجود آمده و ایشان هنوز از شناخت آن محروم مانده‌اند. جناب خال اظهار می‌دارند که مسائلي دارند که هنوز برایشان حل نشده است. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که

سؤالاتشان را بنویسند، تا به آنها پاسخ داده شود. کتاب ایقان پاسخ به سؤالات جناب خال است. بر اثر خواندن ایقان بود که جناب خال به خواهرزاده گرانقدر خود ایمان یافت.

اهمیت کتاب ایقان

کتاب ایقان واقعاً سرآغازی است برای یک فرهنگ جدید در تاریخ ایران، این اثر، نقطه‌ی عطفی است در فرهنگ ایرانی.

به این جهت است که حجتیه یک وسواس خاصی نسبت به ایقان داشته و دارند. آنها یک وحشتی از این اثر دارند و سعی می‌کنند که به مطالب ایقان حمله کنند. البته به مطالب ایقان کسی نمی‌تواند حمله کند. در نتیجه این گروه به دستاویز زبان و نکات دستوری مستمسک می‌شوند. مثلاً عنوان می‌کنند که حضرت بهاء‌الله این لغت را به صورت جمع به کارگرفته‌اند، اما در عربی جمع آن این طور نیست، این جمع وجود ندارد. به بازی‌های کلامی مشغول می‌شوند.

وارد این بحث نمی‌شویم اما کوتاه به این نکته اشاره می‌کنم که حضرت باب مخصوصاً و عمداً این بت قواعد عربی را که آخوندها به عنوان علم حساب می‌کردند، شکستند. در فرهنگ قاجار آن زمان، زبان برای آخوندها به جای این که وسیله‌ای باشد برای تفاهم و تفهیم و علم، به صورت هدف درآمده بود. نشان دادن این که شخص چقدر عربی می‌داند و می‌نویسد، یک علم بود.

حضرت باب می‌خواستند، سنتها را بشکنند و انقلابی به وجود بیاورند. آن حضرت خیلی دقیق متوجه شدند که مسئله‌ی زبان یکی از اصول عمده‌ی عقب افتادگی فرهنگی ایران است. قائم مقام قبل از حضرت رب اعلی متوجه‌ی این مسئله شده بود و یک تغییری در زبان فارسی به وجود آورد. سبک ایقان خیلی شباهت به سبکی دارد که قائم مقام به وجود آورد. به

هرحال، هم حضرت بهاء‌الله و بیشتر حضرت اعلي به طور عمد مسئله‌ي زبان را مورد نوآوري و نوسازي قرار دادند و آنچه را که به عنوان علم تلقي مي‌شد درهم شکستند. ايقان طرحي نو از فرهنگ، از مذهب و از جامعه به وجود مي‌آورد.

سبک کتاب ايقان

براي مطالعه‌ي کتاب ايقان بهترين راه اين است که به خلاصه‌هاي خود حضرت بهاء‌الله توجه کنيم. مشروح اين که حضرت بهاء‌الله کتاب ايقان را در دو بخش نازل کرده‌اند و در اول هر بخشي، ابتدا خلاصه‌ي آن بخش را نوشته‌اند. اين روش را به سبک حضرت باب انجام داده‌اند. چنانچه در بيان فارسي سبک حضرت باب اين است که در هر فصلي، بخشي، يا به قول خود ايشان در هر بابي، خلاصه‌ي آن باب را به صورت یک نيم‌خط، یک خط يا دو خط به عربي نوشته‌اند و بعد در صفحات متعدد، دو، پنج يا ده صفحه، آن موضوع را به فارسي توضيح داده‌اند. بيان فارسي به زبان فارسي است، ولي اول هر بابي خلاصه‌ي آن، چکيده‌ي آن، به عربي نوشته شده. حضرت بهاء‌الله هم همين روش را در ايقان به کار برده‌اند، به گونه‌اي که سبک ايقان ما را به ياد بيان فارسي مي‌اندازد و ارتباطش را با بيان فارسي نمودار مي‌سازد.

نظري کوتاه به مطالب کتاب مستطاب ايقان

قبل از آن که خلاصه‌اي را که حضرت بهاء‌الله از ايقان کرده‌اند، نقل کنم، به اين نکته مهم اشاره مي‌کنم: براي آن که بفهميم، آيا ادراک و برداشت ما از ايقان درست است يا نه، بايد دقت کنيم که برداشت ما با خلاصه‌اي که خود حضرت بهاء‌الله کرده‌اند، مطابقت دارد يا خير. اگر مطابقت دارد، مطالعه و درک ما در جهت صحيح است، در غير

این صورت باید بار دیگر دقیقتر این اثر را مطالعه کنیم.
حضرت بهاءالله در خلاصه‌ی فصل اول، در ابتدای ایقان می‌فرمایند:

«انَّ العباد لن يصلوا الي شاطي بحر
العرفان الا بالانقطاع الصرف عن كل
من في السموات و الارض.»

این خلاصه‌ی نصف ایقان است. یعنی این که بندگان به ساحل دریای عرفان نمی‌توانند برسند، مگر به انقطاع محض از هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است. انقطاع را به عنوان پیش‌فرض و شرط ضروری و لازم و کافی برای تحقق عرفان تعیین می‌فرمایند.
این بحث یک بحث روش‌شناسی است. یعنی برای پاسخ به این سؤال که راه رسیدن به حقیقت و شناسایی خدا و حقائق روحانی چیست، بیان می‌دارند که تنها راه رسیدن به ساحل بحر عرفان انقطاع محض است. لغت انقطاع در این جا یک واژه کلیدی است.
در ابتدای بخش دوم خلاصه‌ی تمام بحث‌هایی را که مربوط به خاتمیت، قیامت، رجعت، معجزه، لقاءالله و غیره می‌شود، آورده‌اند. می‌فرمایند:

انَّ شمس الحقیقة و مظهر نفس الله
لیکونن سلطاناً علي من في السموات
و الارض و ان لن یطیعه احدٌ من اهل
الارض.

یعنی به راستی که شمس حقیقت و مظهر نفس خدا - یعنی پیامبر - سلطنت دارد، چیرگی دارد، سلطان است بر همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، اگرچه حتی یک نفر هم از او اطاعت نکند. یعنی پیامبر الهی در چیرگی و سلطنت و غلبه و سیطره‌ی به

همگان مطلق است. او غالب است، سلطان است، حتی اگر یک نفر هم از او اطاعت نکند. پیامبر را تعریف می‌فرمایند به عنوان شمس حقیقت، خورشید حقیقت و مظهر نفس الهی.

حال بعد از کمی توضیح درباره‌ی این دو خلاصه، از طریق همین دو مطلب، به بحث سیاسی، فلسفی و اجتماعی در کتاب ایقان می‌پردازیم.

توضیح در مورد خلاصه‌ی فصل اول مفهوم انقطاع

اولین مطلب، در مورد خلاصه‌ی فصل اول است. در فصل اول فهمیدیم که راه رسیدن به حقیقت، «انقطاع» است، انقطاع صرف. من وقتی آثار حضرت بهاء‌الله را مطالعه می‌کردم، متوجه شدم که لغت انقطاع چه مفهوم وسیعی در آثار حضرت بهاء‌الله دارد و چقدر تکرار شده است و چقدر این مفهوم از دیدگاه حضرت بهاء‌الله مهم است و در آثارشان برای منقطعان چه رتبه‌ی بلند روحانی تعیین شده است. قبلاً من فکر می‌کردم که انقطاع مفهومی است که شخص تعلقی به امور مادی نداشته باشد. چنین استنباط می‌شد که انسان می‌تواند دنبال ثروت برود، این کار خوبی هم هست و تشویق شده است، اما به شرط این که وابستگی به مال و مادیات نداشته باشد. انقطاع البته به این معنی از معانی بنیادی این واژه در آثار حضرت بهاء‌الله است و خیلی هم اهمیت دارد، اما معنی انقطاع خیلی پیچیده‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم. حضرت بهاء‌الله برای انقطاع حداقل سه معنا قائل می‌شوند و البته این سه معنا با یکدیگر ارتباط دارند که بحث آن کار این گفتار کوتاه نیست. علاوه بر معنایی که هم اکنون ذکر شدایشان دو معنای دیگر را هم که کاملاً نوین است مورد تأکید قرار می‌دهند. اول آنکه ایشان انقطاع را به این

معنی می‌گیرند که ما از نظر مالی وابسته به هیچ کس دیگر نشویم، دستمان را جلوی دیگری دراز نکنیم، منقطع شویم از ما سوی الله، از آنچه که غیر از خداست. بر طبق این معنی، همه کس باید کار کند، باید مهارت‌هایی به دست آورد که در نتیجه بتواند مستقلاً زندگی خودش را اداره کند و در نتیجه محتاج کس دیگری نشود، خودش را پیش کس دیگر ذلیل نکند، گدایی نکند و وابسته به احسان دیگران نشود.

این که انسان ذلیل نشود و پیش کس دیگری به خواری نیافتد، برای حضرت بهاء الله خیلی مهم است. بنابراین، حضرت بهاء الله معنی انقطاع را عکس معنی سنتی‌اش که گاهی در تاریخ اسلام آمده است و آن گونه که در بسیاری مواقع متصوفان آن را می‌فهمیدند، یعنی توکل و بریدن از دنیا، در نظر گرفته‌اند. اکنون انقطاع به این معنی مفهوم می‌شود که انسان باید حتماً کار کند، تحصیل کند، مهارت‌های مختلف یاد بگیرد، به صورتی که از نظر اقتصادی خودکفا باشد و دست جلوی دیگران دراز نکند. این یکی از معانی اصلی انقطاع است.

معنای سوم انقطاع در آثار حضرت بهاء الله که به نظر من معنی اصلی این واژه است، به معنای بالا شباهت دارد. آنچه که حضرت بهاء الله در آثارشان به عنوان انقطاع تأکید می‌کنند، این است که انسان در شناسایی حقیقت ذهنش را مقلد و وابسته به کس دیگری نکند و در شناسایی هر حقیقت از هر انسان دیگر منقطع شود. با دقت کامل می‌فهمیم که این مفهوم انقطاع یعنی نفی وابستگی به تعصبات فرهنگی، باورهای شایع در جامعه، امتناع از اندیشیدن، و سرسپردگی به آخوند، کشیش، و هر نوع پیشوای مذهبی و فرهنگی. و این اصل چیزی نیست مگر اصل دموکراسی

روحاني و دموکراسي معرفتي به اين معنا که همه آدمها می توانند و باید که خودشان بياندیشند و اینکه خداوند همه آديمان را مسئول و توانمند و خردمند آفریده است. قسمت اول ايقان در باره اين موضوع است، يعني نيمه ي اول ايقان تماماً بحث دموکراسي است و صحبت ما هم در همین مورد است. در واقع در اين جا دموکراسي روحاني مطرح می شود.

بحث حضرت بهاء الله اين است که خداوند عادل است و ما را با خرد خلق کرده است، به ما توانايي شناسايي حقايق روحاني و پیامبران را داده است. پس ما به علت اين توانايي ها، براي شناسايي حقيقت فرهنگي از جمله حقيقت کتاب الهي، براي شناسايي پیامبر الهي و حقايق روحاني احتياج به کس ديگر نداريم. ما نبايد ذهن خودمان را از خود دور کنيم و مقلد و وابسته شويم. مثلاً اگر می شنويم که یک کتاب جديد، یک ظهور جديدي آمده است، فوراً براي صحت آن نزد «آقا» نرويم که از او درستي يا نادرستي آن موضوع را بپرسيم و تکليف خودمان را جويما شويم. حضرت بهاء الله می فرمايند که اين تقليد و تبعيت از علما چقدر کوتاه فکري است، می خواهد از علماي اسلامي يا مسيحي يا يهودي، يا زردشتي، يا بودايي باشد.

حضرت بهاء الله می فرمايند، در هر ظهوري که متحقق شده، هر ديانتی که آمده، حضرت محمد يا حضرت مسيح يا حضرت موسي - دشمنان اصلي پیامبر که آن ديانت نوين را رد کرده اند، علماي زمان بوده اند. اين نکته ي کاملاً واضحي است که علما پاسداران سنت هستند. منافع مادي و معنوي علما در حفظ وضع موجود است. آنها بر عده اي که همه فکرشان به آنان وابسته است، تسلط کامل دارند. و تا زماني که آنان مرجع هستند، مقام دارند، تمول

مالي دارند، قدرت اقتصادي دارند، قدرت سياسي دارند، احتشام دارند. پُر واضح است که اکثرشان حاضر به قبول ظهور جديد نيستند. قبول ظهور جديد يعني اين که بلافاصله مرجعيت آنان به کلي از میان برود. آنها با ديگران مساوي ميشوند. نتيجه اين که علماي هر زمان دشمنان نوآوري مذهبي و روحاني و پيامبران جديد هستند. اين موضوعي کاملاً روشن است و هميشه در طول تاريخ اين چنين بوده است. اگر به قرآن دقت کنيم، متوجه ميشويم که اين موضوع به وضوح در آن مطرح شده است. بنابراين تعجب آور است که مردمی که معتقد به کتب آسماني هستند، چنين روش غلطي را پيشه کرده اند. حضرت بهاء الله ميخواهند که انسان روش خودش را براي شناسايي حقايق روحاني تصحيح کند. اين است که بخش اول کتاب ايقان در اين مورد است که روش شناسايي حقيقت روحاني چگونه بايد باشد و اولين شرطي که در اين روش مطرح است، اين است که انسان بايد انصاف داشته باشد. انصاف به اين معني که آدمی به چشم خودش نگاه کند، به چشم ديگران نگاه نکند. مهمترين شکل آن اين است که فکر نکنيم که کتاب يا پيام الهي را تنها چند نفر "متخصص" ميتوانند بفهمند. اسم اين متخصصان ميتواند آخوند، کشيش و غيره باشد. بر عکس، سايرين، مردمی عامي و بيسواد تلقی ميشوند که در اصول دين هيچ نميتوانند بفهمند و قوت درک ندارند. بنابراين، براي اين که تشخيص دهند که آيا موضوعي درست است يا نه، يا ظهوري بر حق است يا نه، بايد از اين متخصصان سؤال شود.

حقيقت چيزي است که ما خود بايد آن را بفهميم. اين وظيفه ي وجداني ماست که مستقلاً مطالعه کرده، مطالب را درک کنيم. اين اصل دموکراسي است، يعني آن دموکراسي سياسي که

حضرت بهاء‌الله در دهه‌ی 1860 به آن تأکید کرده‌اند، آن هم نه به طور ضمنی. حضرت بهاء‌الله خطاب به ملکه ویکتوریا اصل دموکراسی سیاسی را تصدیق می‌کنند و از اینکه ملکه کوشیده بود که انگلستان در جهت حکومت جمهور حرکت کند و زمام مشورت به جمهور مردم داده شود با رضایت سخن می‌گویند. می‌فرمایند که این چیزی است که مورد تصدیق خداست و علت استحکام دولت و ملت است. در خیلی از الواح حضرت بهاء‌الله تأکید فرموده‌اند که جمهوریت لازم است چون نفع آن به مردم می‌رسد. می‌فرمایند، اگر حکومت پادشاهی باشد، باید فقط تشریفاتی باشد. مثل شکلی که در انگلستان است. از سال 1860 حضرت بهاء‌الله روی موضوع دموکراسی بسیار تأکید فرموده‌اند.

اما این مفهوم دموکراسی مبتنی بر یک طرز فکر جدید است. ما باید خودمان اول اعتماد به نفس پیدا کنیم که با هم برابر هستیم و توانایی اندیشیدن و رأی دادن و قضاوت کردن را داریم. رأی و اندیشه و قضاوت هر کس همان قدر درست است که رأی دیگری و یا رأی کسی که روی منبر نشسته است. تا زمانی که ما این گونه فکر نکنیم، امکان دموکراسی وجود ندارد. بحث کلی کتاب مستطاب ایقان محور این موضوع دور می‌زند که همه برابرنند، که خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که توانایی شناسایی او را مستقلاً دارد و می‌تواند کتاب الهی را بفهمد و در نتیجه تشخیص دهد که یک حقیقت روحانی در ظهوری وجود دارد یا نه. انسان می‌تواند بفهمد و باید بفهمد و به جهت قوای ادراکش دارای مسئولیت است و برای همین است که باید منقطع شود. خلاصه‌ی آن فصل از کتاب مستطاب ایقان این است: انقطاع از هر کس که در آسمان‌ها و زمین است. در این حالت

مسئله‌ی ریاست روحانی که این شخص می‌داند یا آن شخص عربی بلد است، یا آن دیگری احادیث خوانده است - که در طول تاریخ اسلام بسیار گفته شده است - می‌شود: «العلم حجاب الاکبر.»

همواره در هر ظهوری بزرگترین مخالفان پیامبران، علمای آن دوره بوده‌اند. مخالفان حضرت محمد از علمای یهودی و مسیحی و از علمای مکه و مدینه بودند. متأسفانه این واقعیت‌های بدیهی فراموش می‌شود. مثلاً در مورد این که آیا حضرت باب قائم موعود است یا نه، تفکر مردم بلافاصله معطوف می‌شود به این که: ما که نمی‌دانیم، نمی‌فهمیم، پس از آقایان بپرسیم، از علما بپرسیم. اگر آنها قبول کردند، ما هم قبول می‌کنیم. این طرز فکر در مرحله‌ی اول، نفی انسان بودن خود است. نمودار فرهنگی است که در آن انسان هنوز در رتبه‌ی طبیعت و کودکی است. حضرت باب نوع بشر را دعوت می‌کنند که وارد مرحله‌ی انسانیت بشود.

قسمت اول کتاب در باره‌ی همین موضوع است که با عبارات مختلف بیان شده و از همین جهت است که حضرت بهاء‌الله تاریخ ادیان را مورد بحث قرار می‌دهند. بر طبق قرآن و کتب مقدسه قصه‌ی هود را می‌گویند، قصه‌ی موسی را می‌گویند، قصه‌ی نوح را می‌گویند برای این که نشان دهند، این روش اتکاء به علم دیگری اشتباهی است که همیشه به کار برده شده است. اما چون همه این روش غلط را به کار بردند، نتیجه‌اش این بود که هرگز نتوانستند، پیامبر را بشناسند. پس ما باید روش‌مان را عوض کنیم و نکته مهمی که در این روش باید درک کنیم این است که چون خداوند عادل است و به ما خرد داده، قدرت شناسایی داده، پس ما باید خودمان مستقلاً آیات الهی را مطالعه کنیم، مستقلاً

بیان‌دیشیم، اثر و نوشته‌های کسی را دقیقاً بخوانیم که ادعا می‌کند که ظهور جدیدی آورده است و مستقلاً دست به قضاوت بزنیم. این انقطاع البته مستلزم این است که ما از سنت‌ها منقطع شویم، از هر باوری که جامعه و اطرافیان به ما تلقین کرده‌اند، عاری شویم. باید تولدی نو پیدا کنیم و این همان مفهوم ترک تقلید است. تقلید را ترک می‌کنیم تا بتوانیم تحری حقیقت کنیم. این مفهوم بخش اول کتاب ایقان است. شکل ساده‌ای از این مفهوم مبنای روش فلسفی دکارت است. می‌توان دکارت را تا حدی بانی فلسفه‌ی مدرن غرب دانست. سخن دکارت این بود که ما برای فهم حقیقت باید ابتدا شک کنیم، یک شک سیستماتیک، منظم، روشمند و متدیک. می‌گویید، باید دید که آیا می‌شود در هر چیزی شک کرد یا نه. اگر هر چیزی، هر مطلبی، هر قضیه‌ای قابل شک است، در آن صورت آن را به عنوان حقیقت نمی‌توانیم قبول کنیم، چون قابل شک است. پس باید برسیم به چیزی که از نظر خرد قابل شک نیست. آن می‌شود یک حقیقت محکم، و بعد بر اساس آن می‌توانیم حقایق دیگر را بشناسیم.

دکارت پس از تحقیقاتش متوجه شد که به همه چیز می‌شود شک کرد. فی المثل: آیا شما این جا نشسته‌اید؟ آیا شما واقعیت دارید؟ از نظر دکارت همه‌ی این چیزها قابل شک است، به این علت که ممکن است، تجربیات ما رؤیا باشد. موقعی که خواب می‌بینید، فکر نمی‌کنید که دارید خواب می‌بینید، همه چیز خیلی جدی و واضح به نظرتان می‌رسد. آدم‌ها را می‌بینید، می‌آید، می‌روید، مثلاً سرتان به دیوار می‌خورد و دردتان می‌گیرد. اما هیچ یک از اینها حقیقت ندارد. رؤیاست. اما ماتصور می‌کنیم حقیقت دارد. دکارت می‌گوید، بنابراین خیلی چیزها که من الآن صد در صد

در مورد هستی‌اش مطمئن هستم، می‌تواند فقط یک خواب باشد، یا یک نوع خوابی باشد که شیطان برایم به وجود آورده است. به طور کلی ممکن است که حتی در بیداری هم داریم یک نوع خواب می‌بینیم. همه چیز اوهام است. ممکن است این طور باشد، ممکن است هیچ کدام از اینها حقیقت نداشته باشد.

بعد دکارت این موضوع را مطرح می‌کند که: در مورد این که شک می‌کنیم، دیگر نمی‌توان شک کرد. در مورد این که فکر می‌کنیم، دیگر نمی‌توان شک کرد و نتیجه می‌گیرد که فکر کردن و اندیشیدن وجود دارد. خواب دیدن مستلزم اندیشیدن و هشیاری است، یعنی بدون هشیاری و بدون فکر کردن خواب دیدن هم امکان ندارد، حتی اگر آن شیطان هم گول می‌زند، این خود تجربه‌ای است که ما می‌کنیم و در این که تجربه می‌کنیم و می‌اندیشیم، نمی‌شود شک کرد. دکارت به این نتیجه می‌رسد که اندیشیدن واقعیت است: چون می‌اندیشم، پس هستم. وی بعد از پی بردن به این اصل، فلسفه‌ی خودش را بر آن بنا نهاد و به اثبات وجود خدا و وجود روح پرداخت. ادامه‌ی کار و نقدهایی که بر فلسفه‌ی او شده است، از بحث ما خارج است. اما باید متذکر شد که این مسئله که ما برای شناخت حقیقت باید شک منظم در هر چیز بکنیم، یکی از شاهکارهای جاودانه‌ی اندیشه‌ی دکارت است که علم جدید و فلسفه‌ی جدید تا حد زیادی مبنی بر آن است.

حضرت بهائالله کتاب ایقان را با همین موضوع شک منظم در مورد هر چیز شروع می‌فرمایند. هرچیزی که شنیدید، هر چیزی که دیدید، هرچیزی که به شما گفتند، باید در همه‌ی اینها شک کنید. ترک تقلید کنید و بعد موقعی که در همه‌ی اینها شک کردید، به

چشم خودتان ببینید، تحری حقیقت کنید. آن وقت شناسایی حقیقت امکان پذیر است. اما وقتی که حضرت بهاء الله در فصل اول، شرایط این سلوک روحانی و شناسایی را بیان می‌فرمایند، آن را صرفاً منوط به خرد و اندیشیدن محسوب نمی‌کنند، بلکه از نظر حضرت بهاء الله شناسایی روحانی مستلزم آن است که انسان با تمامی وجودش وارد این شناسایی شود، با اراده و با عواطفش به آن راه گام نهد. بنابراین هم عشق لازم است، هم اخلاق و هم خرد که مربوط به اراده‌ی انسان است. جمع را حاصل کند که در عین این شک منظم، شناسایی روحانی را امکان پذیر می‌سازد، چون حقیقت روحانی در وجود خود ماست و این چیزی است که حضرت باب تکرار و تأکید فرموده‌اند. خیلی از اوقات از ایشان در مورد حقیقت سؤال می‌کردند. حضرت باب در پاسخ می‌فرمودند که حقیقت در خودتان است. اما در مورد انقطاع اگر دقت کنیم، متوجه می‌شویم که روح تازه‌ی ای به مفهوم انقطاع دمیده می‌شود. این واژه مفهوم اختیار، آزادی فردی، استقلال فکری، برابری همگان و این گونه مفاهیم را پیدا می‌کند. نفی مرجع و تقلید می‌شود. فرهنگی را نشان می‌دهد که در آن انسان به عنوان یک موجود خردمند ظاهر می‌شود، نه به عنوان حیوان، نه به عنوان موجودی دنباله‌رو و مقلد. دوره‌ی این فرهنگ که دیگری می‌اندیشید و بقیه تقلید می‌کردند با نزول کتاب ایقان به پایان رسید.

توضیح در مورد خلاصه‌ی فصل دوم
مفهوم غلبه، جدایی دین از سیاست، عدل، رجعت، حجت

موضوع این قسمت - چنانچه از پیش اشاره رفت - بحث در مورد مسائلی مانند خاتمیت، رجعت، لقاء الله، معانی کتابهای مقدسه، قرآن و احادیث و همانند آن است.

در ابتدای بخش دوم که حضرت بهاء الله مطالب این قسمت را خلاصه می‌کنند، بیان می‌فرمایند که چکیده‌ی این بحث‌ها این است که شمس حقیقت و مظهر خدا، سلطان است بر آن چه در آسمان و روی زمین است، حتی اگر یک نفر هم از او اطاعت نکند. می‌فرمایند مظهر الهی در ثروت محض است، حتی اگر یک دینار هم پیش او نباشد. او غنی‌ترین مردم دنیاست، حتی اگر ظاهراً مالک چیزی نباشد. این موضوع، اشاره به مشکلی می‌کند که در دنیای تشیع و تا حد زیادی در ادیان دیگر برای شناسایی مظهر الهی یا موعود زمان وجود داشته و دارد. مثلاً علت این که یهود نتوانست حضرت مسیح را بشناسد، بشاراتی است که در کتابهای آسمانی آنان آمده است. این بشارت حکایت از این دارد که آن موعود شمشیر می‌کشد، غلبه بر دنیا می‌کند، بسیاری را می‌کشد، ظالمان را از بین می‌برد، تعداد معدودی در دنیا باقی می‌مانند و او عدل و داد را برقرار می‌کند. یعنی این موعود مقام سلطنت و غلبه و قدرت دارد و حاکم و سلطان می‌شود و با قتل عام کسانی که ایمان ندارند - که همه ظالم محسوب می‌شوند - سلطنت او برقرار می‌شود. این انتظاراتی است که یهود در هنگام ظهور حضرت مسیح داشتند. مسیح برای آنان کسی بود که با شمشیر و قدرت می‌آید، که البته این گونه نبود.

بعد از ظهور حضرت مسیح، مسیحیان از این واقعه‌ی تاریخی درس نگرفتند. در نتیجه همین عمل را که بر اساس آن یهودیان حضرت مسیح را رد کردند، تکرار نمودند و فرافکنی به آینده کردند. این است که گفتند، در

ظهور بعد مسیح از آسمان با غلبه می‌آید، خورشید و زمین تیره و تاریک می‌شوند، ملائکه می‌آیند، شیپور می‌زنند، مسیح می‌آید و بر تخت سلطنت می‌نشینند و همه مطیع او خواهند بود.

در دنیای تشیع این اعتقادات به اوج خود رسید، چون هم در میان سنی‌ها و هم در میان شیعیان باب جعل حدیث رونق گرفته بود. در دنیای تشیع به اسم حضرت محمد و امامان حدیث جعل می‌کردند. به این ترتیب برای دوازده نفر حدیث جعل می‌شد و صدها هزار حدیث ساختند و جعل کردند. همچنین در مورد ظهور موعود که قائم و امام دوازدهم باشد، نیز حکایات ساخته شد که به چه شکلی خواهد بود و چگونه خواهد آمد. نکته‌ای که در همه‌ی این حکایات چیره است، این است که قائم با شمشیر می‌آید. موقعی می‌آید که دنیا را ظلم گرفته و او همه‌ی ظالمان را می‌کشد. چیزهایی در این احادیث می‌خوانیم که به لحاظ خشونت باورنکردنی است. مثلاً در بحار الانوار می‌نویسد که همه‌ی یهودیان و کافران از ترس پشت درختان قایم می‌شوند و درختان بلند اعلان می‌کنند که بیایید و این کافر یا یهودی را که پشت من پنهان شده، بکشید. به هر حال مفهوم عدل الهی کشتن افراد است. نسلکشی و قتل عام مردم به عنوان عدالت اجتماعی تفهیم می‌شود. و بر این اساس است که جمهوری اسلامی سیاست‌هایی به عنوان عدالت اسلامی اتخاذ می‌کند. این است تصویری که از عدالت ترسیم می‌شود. و از آنجا که شیعه یکی از اصول دین را عدل می‌داند و این مفهوم عدل که در باور به روز قیامت و دوزخ مبتنی بر اینگونه تصاویر خشونت آمیزست، به سایر مبانی دیگر نیز گسترده می‌شود. به این معنی که این تصویر عدل در مورد مسئله‌ی قائم هم ظاهر می‌شود. اکثر

مسلمانان کتاب قرآن را به شکل ظاهري درک ميکنند و معاني باطني آن را نميبينند. مثالش اين است که وقتي یک کودک ميخواهد حقايق روحاني را بفهمد، بايد آنها را با تمثيل و افسانه به او آموخت. اين کاري است که حضرت موسي و حضرت مسيح و حضرت محمد کردند. اما اکنون که زمان آن رسیده است که اين حقايق را به معاني باطني اش بايد شناخت، روي معاني ظاهري و لفظي اش تأکيد ميکنند. به عنوان مثال نمي توان مسئله ي قيامت را به معني لفظي اش قبول نمود. خرد انسان نمي پذيرد که خداوند انساني را تا به ابد مورد شکنجه قرار دهد، هر چقدر هم که او خطاکار باشد.

یکی از نويسندگان فرهيخته روي همين موضوع تأکيد نموده است که مفهوم شکنجه و فرهنگ شکنجه، يعني فرهنگ تجاوز به حقوق بشر در ممالک اسلامي، از جمله در ايران ما، تا حد زيادي حاصل تصويري ست، که از خداوند ترسيم شده است. يعني وقتي خداوند و عدل الهي بر اساس تصورات جهنم تعريف مي شود، طبيعتاً یک چنين اعمال خشونت باري عادلانه تلقي مي شود. البته چيزي که در اين تصوير ابداً مطرح نيست، عدالت است، خرد و حکمت هم در اين موضوع مطرح نيستند. مسئله ي مجازات بايد یک وسيله ي موقتي باشد، انسان خاطي بايد اصلاح و تربيت شود، پند بگيرد، فرصت ديگري پيدا کند که نتيجتاً بتواند درست رفتار کند. اين سؤال مطرح مي شود که مگر خداوند بشر را خلق کرده است که مدت کوتاهي به او فرصت دهد و بعد تا به ابد او را شکنجه کند، بدون آن که به او فرصت ديگري بدهد، تا بتواند درس عبرتي بياموزد؟ هدف از شکنجه و مجازات چيست؟ مجازات براي آن است که اصلاحي صورت بگيرد.

همچنین است تصویری که مسلمانان از بهشت دارند. جایی که انسان به خوردن و خوابیدن و ارضاء خواهش‌های جسمانی‌اش می‌پردازد. نهایتاً تنزل رتبه‌ی انسان به سطح حیوانی است، انحطاط انسان به رتبه‌ی ماده و به طبیعت است. در مطالعه‌ی تورات متوجه می‌شویم که برخی از این استعارت و تشبیهات از آن کتاب گرفته شده است. ظهور حضرت موسی ظهوری انقلابی و روحانی است، به یک اعتبار نفی نهاد بردگی است. حضرت موسی وقتی خواستند مردم را از بردگی در مصر نجات بدهند و آنها را به ارض مقدس ببرند که از اسارت آزاد شوند، همین گونه صحبت می‌کنند. از ارض مقدس به جایی تعبیر می‌کنند که چشمه‌های شیر و عسل در آن است. این واضح است که در این مناطق چشمه‌ی شیر و عسل نبوده است. این را می‌توان از نظر تاریخی تحقیق کرد و فهمید. البته این مفاهیمی که حضرت موسی بیان کرده‌اند، مفاهیم سمبلیک است.

همچنین آیاتی که در قرآن هست، مثل نکاتی که در تورات است و بشاراتی که به ظهور حضرت مسیح می‌دهد، دارای معانی سمبلیک و باطنی و روحانی است. تنها با درک این معانی باطنی است که دیانت می‌تواند با خرد هماهنگ شود. تنها در این حالت است که دیانت می‌تواند با عدالت و انسانیت و حقوق بشر همانند شود و این کاری است که ایقان کرد. ایقان نقطه‌ی عطفی است در طول تاریخ روحانی، فرهنگی و سیاسی بشر که آمده است برای اولین بار دیانت را با خرد، با حقوق بشر، با عواطف رقیق با روحانی بودن و انسان بودن و عرفان هماهنگ کند.

در مطالعه‌ی ایقان متوجه می‌شویم که حضرت بهاء‌الله همه‌ی اصولی را که به عنوان اصول دین، یعنی شالودی دیانت، در اهل تشیع

رایج است، بازسازی و تعبیری نوین می‌کنند. اگر به آن اصول - به آنگونه که شیعه معتقد است - توجه کنیم، درمی‌یابیم که هم‌ه‌ی آنها با خرد در تضاد است و نه فقط با خرد در تضاد است، بلکه با عدالت هم در تضاد است و با انسانیت هم در تضاد است. در آنها سرکوب، خشونت و کشتار بدون رعایت موازین انسانی آموخته می‌شود.

پیامبر الهی می‌آید برای این که حیات ببخشد، نهادهای اجتماعی و فرهنگی را دگرگون کند، آدم‌ها را تربیت کند و انسانی به صورتی دیگر با طرز فکری دیگر بسازد، نه آنکه تمامی سعی و کوشش در نابودی بشر باشد. عدالت نباید مفهوم کشتن و کشتار دسته جمعی را داشته باشد. این خشونت نه تنها با خرد انطباقی ندارد، با اخلاق هم در تضاد است، با مفهوم دین و خدا هم تضاد دارد، با مفهوم «بسم الله الرحمن الرحیم» هم متناقض است. خدایی که آنرا در مفاهیم ظاهری قیامت و جهنم تصویر می‌کنند، خدایی که با مفهوم قائم موعود بحار الانوار و شمشیر او تصویر می‌شود، نه رحمت دارد و نه رحمانیت. اصلاً رحمانیت مطلقاً در این خدا وجود ندارد. این تصویری است از فرهنگ دگرآزاری و خشونت و سادیستی و لذت بردن از آزار و اذیت و رنج و شکنجه‌ی دیگران.

کار دین این است که جنبه‌های حیوانی ما را مهار و کنترل کند، به ما کمک کند تا در وجودمان جنبه‌های روحانی و انسان دوستانه و محبت آمیز ظاهر شود، در حالی که تعبیری که از اصول دین در میان شیعه فائق بوده و می‌باشد، عکس آن است، یعنی جنبه‌ی روحانی وجود انسان را خفه می‌کند و کمک می‌کند که هرچه جنبه‌ی حیوانی و خشونت آمیز و نفرت انگیز و نابردبار در وجود ما هست، رشد کند

و اسم این می‌شود فضیلت، ایمان، عدالت که تحقق اجتماعی‌اش همین ایران فعلی ماست. می‌خواهم به چند نکته‌ی دیگر در کتاب ایقان اشاره کنم. ایقان مفهومی از یک نظریه‌ی اجتماعی و سیاسی نوین به دست می‌دهد. نکته‌ی اولی که به آن اشاره می‌کنم این است که حضرت بهاء‌الله در فصل اول ایقان برای بحث در باره روش شناسی روحانی جدید خود از کتاب انجیل نقل قول می‌کنند. از انجیل متی بشارت ظهور مسیح را نقل کرده، بیان می‌کنند که شکل ظاهر این بشارات هیچ گاه رخ نداد. حضرت محمد از آسمان موقعی که خورشید و آسمان بر زمین افتند و زلزله شود، نیامدند، این بشارات هیچ گاه صورت عمل به خود نپوشید. پس این بشارات مفهوم باطنی دارد. بعد به بیان مفهوم باطنی اینها می‌پردازند و از این طریق کمک می‌گیرند برای روشن کردن معانی باطنی نکاتی که در قرآن و احادیث آمده است. می‌فرمایند، همان اشتباهی که مسیحیان کردند، حالا مسلمانان در رابطه با ظهور حضرت باب تکرار می‌کنند، همان روش اشتباه را اینان هم به کار می‌برند. یعنی "روش" غلط است. این روش است که باید مورد سؤال قرار گیرد. سؤالی که از پیامبر می‌کنند، غلط است. سؤال یا درست است یا غلط. مجلس ولیعهد به معنای واقع یکی از شرم‌آورترین وقایع تاریخ ایران است. حضرت باب، این جوان انقلابی، مهرپرور و خلاق را که از لابه لای آثارشان خلاقیت و عظمت و حکمت ظاهر است، آوردند پیش آخوندها که سؤال و جواب کنند. البته هیچیک از آنها هم به قصد سؤال و جواب نیامده بودند، قصد آنها این بود که ثابت کنند که آن حضرت بر حق نیست. سؤالاتی که کردند، شرم آور است. بعضی از این سؤالات مربوط به موضوع‌های رکیک جنسی می‌شود، بعضی

از آنها هم مربوط به علم نجوم سنتی خودشان است که همه اوهام بود. حال حضرت باب در جواب اینها چه بگویند؟ اگر درباره‌ی علم نجوم و موهومات آنها صحبت می‌کردند که اساساً موضوع سؤال اشتباه بود. حضرت باب در مورد اکثر این سؤالات سکوت کردند، جوابی به آنان ندادند، به این منظور که متوجه شوند که اصولاً سؤالاتشان اشتباه است، روشی که برای شناسایی مظهر امر اتخاذ کرده اند، غلط است.

ایقان با بحث در مورد روش آغاز می‌شود. نکته‌ی مهمی که باید در نظر داشت این است و می‌خواهم روی آن تکیه کنم که در دنیای اسلام کتاب ایقان از اولین کتابهایی است که از خود تورات و انجیل نقل قول می‌کند و تورات و انجیل را به عنوان کتابهایی که تحریف شده، تعریف نمی‌کند. متوجه باشیم که در طول تاریخ و فرهنگ اسلام به جهت فهم اشتباه از قرآن ادعا کردند که تورات و انجیل موجود تورات و انجیل راستین نیست و آنها را عوض کرده اند. حقیقت موضوع این بود که نمی‌توانستند جواب علمای یهود و مسیحی را بدهند. پس جوابشان این بود که کتاب شما تحریف شده است. در نتیجه روش ساده‌تری را انتخاب کردند و گفتند که ما از طریق شمشیر جواب می‌دهیم زیرا که شما هیچ استدلالی از تورات و انجیل برای ما نمی‌توانید بیاورید، چون هرچه از کتاب‌هایتان بیاورید، حقیقت ندارد و اصلاً باطل است. این شد طریقی که در طول تاریخ با این مسئله برخورد کردند. در نتیجه در طول تاریخ اسلام - چون تورات و انجیل محرف و منحرف تلقی می‌شد - کنجکاو نسبت به فرهنگ غرب هم وجود نداشت. یکی از دلایلی که مدت‌ها طول کشید که ایران با غرب ارتباط فرهنگی نزدیک برقرار کند، همین مسئله بود. تا آنکه شکست نظامی از

غرب واقع گردید. آن وقت ایرانیان به هوش آمدند و مایل شدند بدانند که در غرب چه می‌گذرد. اما پیش از آن ما به خاطر این باور تحریف توجه و کنجکاوی و علاقه‌ی زیادی نداشتیم که بخواهیم از کفار چیزی بیاموزیم و اعتقاد ما بر این بود که اصلاً آنها چیزی ندارند که ما بخواهیم از آنان یاد بگیریم. بنابراین همیشه در طول تاریخ اسلام موقعی که صحبت از مسیح یا موسی می‌شد، از احادیث اسلامی بود که به نقل قول می‌شد که در فلان حدیث گفته شده که فلان شخص از فلان کس و او از کس دیگر روایت کرده است که موسی چنین گفته یا عیسی آن طور گفته. آن وقت این نقل قول مورد قبول قرار می‌گرفت. اما از خود تورات و انجیل نقل قول نمی‌شد.

حضرت بهاء‌الله - تا آنجا که من می‌دانم - اولین ایرانی است که در یک بحث جدی الهیات کتابش را با نقل قول انجیل آغاز کرده است. این موضوع از نظر اجتماعی و سیاسی حائز اهمیت بسیاری است. یعنی بحث این است که باید با فرهنگ‌های دیگر آشنا شد، باید با اینها ارتباط پیدا کرد. این می‌شود فرهنگ معاشرت. چنانچه حضرت بهاء‌الله بعداً می‌فرمایند: «عاشروا مع الادیان...» و در جای می‌فرمایند: «عاشروا مع الاقوام کلها بالروح و الريحان». باید با همه معاشرت کرد. آدم‌ها باید با هم ارتباط داشته باشند. همه یکی هستیم، باید همه از هم بیاموزیم.

درس دیگری که حضرت بهاء‌الله این جا به ما می‌دهند و نکته‌ی بسیار ظریفی است این است که هر کس باید توسط خودش معرفی و شناسایی شود، نه توسط دشمن. ما در طول تاریخمان - نه تنها در ایران، بلکه در تمام دنیا - گروه‌های ستم‌دیده و مظلوم، گروه‌هایی که به عنوان «دیگری other» در جامعه تعریف شده‌اند

و بسیار مورد ظلم و ستم بودند، داشته و داریم. ما هرگز به اینها اجازه نداده ایم که خودشان را معرفی کنند، حرفشان را بزنند، آراء و عقایدشان را مطرح کنند. ما اینها را خفه کرده ایم، ساکت کرده ایم، به آنها اجازه‌ی دفاع از خودشان را نداده ایم، حق آزادی بیان را از آنها سلب کرده ایم و آن وقت تعریفشان هم کرده ایم. ما بر اساس یک تصویر خیالی غرض آلود افترا آمیز نفرت انگیز اینها را توصیف کرده ایم و گفته ایم که چگونه اند.

یک مثال آن زنان هستند. زن را معمولاً نویسنده‌های مرد تعریف کردند، نه خود زنان. معرفی آنان توسط مردانی آکنده از صدها عقده جنسی صورت گرفت. ببینید حتی ابن سینا در آخر کتابش «شفا» در مورد زنان چه می‌گوید. آدمی را به خجالت وامی‌دارد. ابن سینا یکی از مفاخر فرهنگ بشریت است و من برای او احترام و مهر بسیار قائلم. اما اکثر این دانشمندان تحت تأثیر فرهنگ زمانشان بوده‌اند. ما باید فراتر رویم. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که به اقلیت‌ها، به ستم‌دیدگان، کم‌کم اجازه داده می‌شود که خودشان خود را معرفی کنند.

بهائیان در ایران وضعی اسفبار داشته و دارند و این وضع اکنون از هر وقت دیگر بدتر است. جمهوری اسلامی و آخوندها که دشمنان سرسخت آئین بهائی هستند این حق انحصاری را به خود داده‌اند که آئین بهائی را معرفی کنند. آنها می‌گویند که این آئین بهائی چه هست و هویتش چیست. اینان تصویری از این آئین می‌سازند و به دست مردم می‌دهند. ظلم از این بدتر نمی‌تواند باشد و این ظلمی است به ایرانیان و به همه‌ی نوع بشر. لزومی ندارد که ایرانیان بهائی شوند، اما ایرانیان باید بدانند که کسی مثل باب،

بهاء الله و عبدالبهاء چه پیامی آورده اند که جزئی از فرهنگ ایران عزیز و آن سرزمین مقدس است. همهی ما عاشق بهاء الله و عبدالبهاء خواهیم بود، اگر آنها را بشناسیم، اگر بگذاریم که بهاء الله خودش را از زبان خودش معرفی کند، عبدالبهاء خودش را از زبان خود معرفی کند، نه از زبان این و یا آن آخوند و یا روزنامه‌ی کیهان و بقیه‌ی نشریات دیگر با انتشار افتراءات.

موضوع بسیار مهم دیگری که مربوط به این مسئله می‌شود، عدالت است. خداوند عادل است و شرط اول عدالت این است که به ستم‌دیدگان و دگران‌دیشان اجازه داده شود که خودشان را معرفی کنند و تعریف کنند که که هستند و چه هستند، نه این که ظالم قاهر نابردبار خونخوار حق سخن داشته باشد و تعریف اینها را بکند و اگر این ستم‌دیدگان حرفی بزنند یا کتاب چاپ کنند، آن را جرم و جنایتی تلقی کند، آنان را مجرم معرفی کند که بزنند و بکشند. آن وقت مرتب در روزنامه و مجله و تلویزیون و فرهنگ و مدرسه به فحاشی آنان مشغول شود.

حضرت بهاء الله در اول ایقان یک پیام جدیدی می‌دهند. وقتی می‌خواهند مطلبی در مورد تورات و انجیل، یهودیان و مسیحیان بیان کنند، نقل قول از خود تورات و انجیل می‌آورند، نه از احادیث. مسیح را از طرف خودش نقل می‌کنند. حضرت بهاء الله به این ترتیب نه فقط کل مطلب تحریف را زیر سؤال برده اند، بلکه نشان داده اند که دیگری چگونه باید مورد تعریف قرار گیرد.

قسمت دوم ایقان در مورد مفهوم غلبه و سلطنت است و حل این مسئله که قائم با غلبه می‌آید و حاکم می‌شود. اما چون این مسائل به صورت ظاهرش درک شد، حضرت باب را شناختند و ایشان را در کمال مظلومیت شهید کردند.

این است که جناب خال می‌گفتند که چگونه حضرت باب می‌تواند قائم موعود باشد، در حالی که او را کشتند و اصحابش را می‌کشند. این واقعیت با احادیث توافقی ندارد. بر طبق احادیث این قائم است که باید بزند و بکشد، حاکم و قائم باشد و سلطنت کند. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که غلبه و سلطنت از خصوصیات ذاتی پیغمبر است. پیامبر را تعریف می‌کنند به عنوان آینه‌ای که جلوه گر کامل صفات و اسماء خداست، سلطان و غالب و مهیمن بر همه‌ی اشیاء است. به همین علت تمام وجود مظهر امر، تمام وجود پیامبر، سلطنت بر همه چیز است، بنابراین تمامیت هستی پیامبر غلبه و چیرگی است و او سلطان است، حتی اگر یک نفر هم او را نشناسد، حتی اگر کسی از او اطاعت نکند. مثال آن، حضرت مسیح است که موقعی که در اوج ذلت بود، بیان کرد که چه کسی از من پرقدرت‌تر و عزیزتر است. آن حضرت آن حقیقت روحانی را مطرح کرد. این موضوع اهمیت بسیار برای بازسازی مفهوم دیانت دارد.

حضرت بهاء‌الله علاوه بر آن لزوم جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کنند. مفهوم غلبه را بازسازی می‌کنند. غلبه مذهبی به این معنی نیست که شما شمشیر بگیرید، زور به کار ببرید، حاکم شوید و مردم را به اسارت بگیرید و مجبورشان کنید که دین را قبول کنند. طبق بیانات حضرت بهاء‌الله مفهوم غلبه یک مفهوم روحانی می‌شود، مفهومی که دل و فرهنگ مردم را تکان می‌دهد، تقلیبی است روحانی. این است ظهور سلطنت الهی. جدایی دین از سیاست و تأکید بر آزادی وجدان و عقیده جزئی است از مفهوم بخش دوم ایقان که مفهوم غلبه و سلطنت را بیان می‌کند.

مفهوم دیگری که قابل بررسی بیشتری است، رجعت است. اولین بحث کتاب بیان فارسی

تماماً در مورد رجعت است. می‌فرمایند که نقطه‌ی فرقان رجعتش به شکل نقطه‌ی بیان است. می‌فرمایند که محمد به این دنیا رجعت کرد. بعد می‌فرمایند که علی رجعت کرد، فاطمه رجعت کرد، حسن رجعت کرد، هم‌ی امامان به این دنیا رجعت کردند، حتی در ظهورشان ابواب اربعه هم به این دنیا رجعت کردند. این مطالب از انتظارات شیعه است، در احادیث تشیع چنین آمده است که اینها باید به همراه قائم برگردند.

علت این که کتاب بیان فارسی با این موضوع شروع می‌شود، یعنی اصل و ابتدای کتاب بیان به موضوع رجعت اختصاص یافته، توسط حضرت بهاء‌الله در ایقان به طور تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد. یکی از دلایل پرداختن به این موضوع - گذشته از آن که مردم به این مسائل خیلی وابسته بودند - جنبه‌ی سیاسی - اجتماعی این مسئله است. در اندیشه‌ی ماقبل حضرت باب، اکثر ادیان در مفهوم رجعت، تصورشان این بود که هویت و حقیقت اولیای الهی به جسمشان تعریف می‌شود. یعنی وقتی می‌گویند، فلان پیامبر رجعت می‌کند، تنها معنی‌اش این است که آن پیامبر باید با همان جسمش رجعت کند. به عبارت دیگر این جسم او، پوست او، خون اوست که هویت او را مشخص می‌سازد. این است مفهومی که پیروان ادیان از رجعت داشتند.

حضرت بهاء‌الله از همان ابتدا تمام بحث خودشان را روی موضوع رجعت و بازسازی مفهوم آن تمرکز می‌دهند. در این تشریح، این بازگشت ربطی به جسم ندارد. جسم حضرت باب هیچ ربطی به جسم حضرت محمد یا حضرت مسیح ندارد. اما اینها رجعت هم‌دیگر هستند. از نظر حضرت بهاء‌الله حقیقت همه‌ی پیامبران یکی است، همه‌ی آنها رجعت یک‌دیگرند. این یک راه حل برای مسئله‌ی خاتمیت است. همه‌ی پیامبران

اولین پیغمبرند، همه پیامبران پیامبر اوسط هستند و همه پیامبران آخرین پیغمبرند، چون همه آنها یکی هستند. هرکدام می‌تواند بگوید که آن دیگری است، که همه پیامبران اولین هستند و همه اوسط هستند و همه هم آخر هستند، زیرا همه مظهر خداوندند، جلوه‌ای از صفات خداوندند، از این دیدگاه فرقی در میان نیست.

مفهوم اجتماعی - سیاسی موضوع رجعت.

بازسازی مفهوم رجعت در اندیشه‌ی حضرت باب و بهاء‌الله چیست؟ ظهور انسان است به صورت خلق جدید. یعنی انسان بر اساس خصوصیات جسمانی و فیزیکی و طبیعی‌اش انسان نیست. هویت و حقیقت انسان الآن تعریف می‌شود بر اساس خصایل روحانی‌اش، بر اساس خرد و هشیاری و جهان‌بینی‌اش، بر اساس توانایی‌هایش به حکمت و عشق. این است که وقتی حضرت باب این قدر تأکید به رجعت اولیا و افراد مقدسه می‌کنند و حضرت بهاء‌الله این موضوع را تشریح و بیان می‌فرمایند، تأکیدشان به این نکته است که ما در شناسایی پدیده‌های روحانی متوجه شویم که اینها را منحط به حیطه‌ی طبیعت، حیطه‌ی جسم و حیطه‌ی ماده نکنیم. این یک بحث دینی است، اما آن گونه که زیربنایش بازسازی فرهنگی است، دعوتی است به تولد انسان. وقتی حضرت بهاء‌الله در ایقان در بحث روش شناسی به مسئله‌ی معجزه‌ها اشاره می‌کنند و می‌فرمایند، اینها بی‌ربطند برای شناسایی پیامبران، بلکه معجزه‌ی راستین را کلام و پیام مظهر امر الهی می‌شمرند، آن هم دعوتی است برای تولد انسان، یعنی آنچه که حجت خدا را تعیین می‌کند، هشیاری است، خرد است، کلام است، نه زلزله و حوادث عجیب طبیعی. این تعیین و تعریف معجزه از حد طبیعت فراتر می‌رود و به هشیاری و خرد می‌گراید. در نتیجه حجت خدا و

حجت پیامبر عاملي ميشود که ميتواند ما را دگرگون کند و ما را به یک پديدار روحاني تبديل نمايد. بنا بر اين اکنون مفهوم حجت، انسان را به عنوان انسان تعريف ميکند، نه به عنوان یک موجود طبيعي و البته اين با عدل الهي نیز تناسب مستقيم دارد. چون اگر حجت خدا اين طور تصور شود که پیامبر سحر و جادو و کارهاي غيرعادي کند، فقط آنان که در آن لحظه شاهد و ناظرند، ميتوانند آن معجزات را قبول کنند. براي بقيه که در آن زمان حاضر و شاهد نيستند چه چيز بايد آن حجت را مدلل کند؟ اينها يا بايد خردشان را دور بياندازند و روايات را قبول کنند، يا اين که دين را بالکل رد کنند. پس عدالت خدا چه ميشود؟

اين وسواس به معجزه که در فرهنگ اسلامي در همه جا شايع است، بسيار عجيب است، زيرا اگر قرآن را مطالعه کنیم مي بينيم که آن کتاب مقدس نفي کامل اين موضوع معجزه است. هيچ چيز بيشتري از اين در قرآن تأکيد نشده است. هر وقت از حضرت محمد خواستند که معجزات کند، به همه جواب دادند که اين تقاضا درست نيست، اين کارها را نميکنيم. اگر هم معجزات کنیم، شما ايمان نميآوريد. من نيستم مگر بشري مثل شما با اين تفاوت که به من وحی ميرسد. وحی من و کتاب من حجت است. در قرآن اين نکته خيلي تأکيد شده است. اما به عنوان مثال، آيت الله خميني بعد از هزار و چهارصد سال جزو اعتراضاتش به امر بهائى می گوید که ما از اينها معجزه نديدیم، معجزه ندارند. ببينيد، فهم اين اشخاص از قرآن چگونه است.

پس حجت را با معجزه سنجيدن، نفي عدالت خدا کردن است. خداوند در اين نظريه یک مستبد بيمنطقي است که عدهاي را به بهشت و عدهاي را به دوزخ مي فرستد، بدون هيچ دليل.

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان بحث روش شناسی هم می‌کنند. منطق اصلی را بر پایه‌ی انسان به عنوان انسان می‌گذارند. پیام مظهر امر بزرگترین معجزه‌هاست. بزرگترین معجزه‌ی خدا به هم ریختن قوانین طبیعی نیست، بلکه تقلیب اندیشه است، اساس و شالوده‌ی یک مدنیت نوین است، این چیزها هستند که قدرت خداوند را نشان می‌دهند.

کتاب ایقان واقعاً تاریخ ساز است، هم در حیطة‌ی فلسفه و الهیات، هم در حیطة‌ی فهم کتابهای آسمانی و هم به عنوان طرحی برای ایجاد یک فرهنگ و مدنیت جدید.